

رنالیسم و رویکردهای رقیب به سیاست خارجی

علی اکبر اسدی*

چکیده

مقاله حاضر در پی پاسخگویی به این پرسش است که کدام یک از نظریه‌های رنالیستی می‌توانند چهارچوب مفهومی جامع‌تر و مناسب‌تری را برای تبیین سیاست خارجی کشورها ارائه نمایند. در این راستا ضمن اشاره به مبانی مشترک و مناظره‌های درونی رنالیسم به نحوه نگاه و تبیین رنالیسم کلاسیک، رنالیسم ساختارگرا و رنالیسم نوکلاسیک به مقوله سیاست خارجی پرداخته شده است. تأکید رنالیسم کلاسیک بر سرشت قدرت‌طلب انسان و ویژگی‌های دولت‌ها در تبیین سیاست خارجی و عدم توجه کافی به عوامل سیستمی و در مقابل عدم توجه رنالیسم ساختارگرا به عوامل سطح واحد و تأکید صرف بر متغیرهای کلان سیستمی از نارسایی‌های این دو نظریه برای تبیین سیاست خارجی محسوب می‌شود. مهم‌تر اینکه در نورنالیسم متغیر وابسته اصلی که نظریه پردازان در پی تبیین آن هستند، مؤلفه‌ها و نتایج بین‌المللی است و بررسی سیاست خارجی دغدغه عمده‌ای محسوب نمی‌شود. در حالی که رنالیسم نوکلاسیک متغیر وابسته مورد بررسی خود را سیاست خارجی می‌داند و این نظریه در درجه نخست، نظریه‌ای برای تبیین سیاست خارجی دولت‌هاست. استدلال اصلی این است که رنالیسم نوکلاسیک به دلیل توجه همزمان به عوامل سطح سیستمی به مثابه متغیر مستقل و عوامل سطح واحد به عنوان متغیر میانجی و تلقی سیاست خارجی به عنوان متغیر وابسته اصلی می‌تواند چهارچوب مفهومی جامع‌تری را برای تبیین سیاست خارجی در مقایسه با رنالیسم کلاسیک و ساختارگرا ارائه دهد.

واژگان کلیدی

رنالیسم، سیاست خارجی، رنالیسم نوکلاسیک، رنالیسم ساختارگرا، رنالیسم کلاسیک

Email: aasadi6@yahoo.com

* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل و پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک

تاریخ پذیرش: ۸۹/۰۴/۲۵

تاریخ ارسال: ۸۹/۰۳/۱۰

فصلنامه راهبرد / سال نوزدهم / شماره ۵۶ / پاییز ۱۳۸۹ / صص ۲۲۳-۲۵۲

مقدمه

می‌توان به تبیین‌های مختلف رئالیستی در مقوله‌های مختلف نیز اشاره کرد.

یکی از مقوله‌هایی که نظریه‌های رئالیستی مختلف تبیین‌های متفاوتی در خصوص آن ارائه می‌دهند، بررسی و تبیین سیاست خارجی دولت‌هاست. با توجه به رویکردهای رئالیستی متفاوت به سیاست خارجی، هدف نوشتار حاضر بررسی این رویکردهاست و در این راستا این پرسش طرح می‌شود که کدام یک از نظریه‌های رئالیستی چهارچوب نظری جامع‌تر و مناسب‌تری برای تبیین سیاست خارجی ارائه می‌دهند. فرضیه موقت در پاسخ به پرسش بالا آن است که رئالیسم نوکلاسیک^۱ به دلیل توجه همزمان به متغیرهای سطح سیستمی از یک سو و مؤلفه‌های تأثیرگذار درونی دولت‌ها بر سیاست خارجی از سوی دیگر در مقایسه با رئالیسم کلاسیک^۲ و رئالیسم ساختارگرا^۳ از قدرت تبیین بیشتر و جامع‌تری در تبیین سیاست خارجی دولت‌ها برخوردار است. با این حال توجه به چگونگی تبیین سیاست خارجی در هر یک از رویکردهای رئالیستی از موارد مهم این نوشتار است. در این راستا ابتدا به برخی

رنالیسم به عنوان مکتب نظری غالب روابط بین‌الملل در دوره پس از جنگ جهانی دوم محسوب و سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل اغلب به عنوان واکنشی در برابر این نظریه انگاشته می‌شود. رئالیسم که از نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل شناخته می‌شود، از سوی نظریه‌پردازان مختلفی مورد نقد قرار گرفته است که از نظریه‌های لیبرالی جریان اصلی تا نظریه‌هایی مانند سازه‌انگاری، نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت و نظریه‌های پست‌مدرن را شامل می‌شود. با این حال رئالیسم از بنیان‌های نظری و مفروضه‌هایی جدی و قابل توجه برخوردار است و ضمن پاسخگویی به بسیاری از انتقادات همچنان به عنوان یکی از نظریه‌های برجسته و اصلی روابط بین‌الملل تداوم حیات یافته است. بر این اساس رئالیسم با توجه به غنای نظری به عنوان چهارچوبی مفهومی و تئوریک برای تبیین و تحلیل پدیده‌ها و تحولات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی مورد استفاده قرار گرفته است. اما از آنجایی که پارادایم رئالیسم به شاخه‌ها و گرایش‌های مختلفی تقسیم می‌شود یا به عبارت دیگر ما شاهد مناظره‌های درون پارادایمی مختلفی در رئالیسم هستیم،

1. Neoclassical Realism
2. Classical Realism
3. Structural Realism

و ریشه خودپرستی نیز در ماهیت انسان است. قدرت نیز مشخصه بنیادین و اصلی سیاست محسوب می‌شود (Wohlforth, 2008, p.32).

سه مفروض هستی‌شناختی فوق از منظر رئالیست‌ها در روابط بین‌الملل در قالب گزاره‌های زیر بازتاب دارد: دولت‌ها کنشگران اصلی روابط بین‌الملل هستند؛ اصول اخلاقی جهان‌شمول در مورد دولت‌ها کاربردی ندارند؛ دولت‌ها منافع را بر اساس قدرت محاسبه می‌کنند؛ حقوق و نهادهای بین‌المللی در روابط بین‌الملل نقش چندانی ندارند؛ سیاست توازن قدرت در روابط بین‌الملل برتری دارد؛ نظام بین‌الملل آنارشیک است؛ دولت‌ها به همدیگر اعتماد و اطمینان کافی ندارند و زور عنصر مفید و کاربردی در روابط بین‌الملل است؛ اصلی‌ترین منفعت دولت بقای آن است (Wohlforth, 2008, p.32).

جان مرشایمر^۷ معتقد است که دیدگاه بدبینانه رئالیست‌ها در مورد روابط بین‌الملل بر اساس سه باور اصلی قرار دارد. اول اینکه رئالیست‌ها دولت‌ها را کنشگران اصلی سیاست جهانی تلقی می‌کنند و تمرکز رئالیسم بر قدرت‌های بزرگ به دلیل

مبانی و مفروضه‌های مشترک نظریه‌های رئالیستی و مناظره‌ها و تقسیم‌بندی‌های درونی رئالیسم پرداخته می‌شود و سپس رویکرد سه نظریه رئالیسم کلاسیک، رئالیسم ساختارگرا و رئالیسم نوکلاسیک به مقوله سیاست خارجی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- مبانی رئالیسم و مناظره‌های درون پارادایمی

با وجود تکامل و تنوع جدی مکتب نظری رئالیسم و پیدایش نظریه‌های رئالیستی مختلف، مفروضه‌ها و مبانی نظری مشترکی در میان آنها وجود دارد که این نظریه‌ها را با هم پیوند می‌دهد. در این خصوص می‌توان به مبانی هستی‌شناختی، روش‌شناختی و مفاهیم مختلف مشترک مورد تأکید اشاره کرد. ویلیام ولفرز معتقد است که مکتب فکری رئالیسم بر اساس سه مفروض اصلی در مورد کارکرد جهان قرار دارد: گروه‌گرایی^۴، خودپرستی^۵ و قدرت‌محوری^۶. امروزه مهم‌ترین گروه‌های انسانی دولت-ملت‌ها هستند و مهم‌ترین منبع انسجام درون‌گروهی ناسیونالیسم است. خودپرستی نیز بدین معناست که در نهایت رفتار سیاسی را منافع فردی به پیش می‌برد

4. Groupism
5. Egoism
6. Power-centrism

7. John Mearsheimer

تعیین‌کنندگی آنها در شکل‌دهی به سیاست بین‌الملل است. دوم اینکه رنالیست‌ها معتقدند که رفتار قدرت‌های بزرگ عمدتاً تحت تأثیر محیط بیرونی و نه ویژگی‌های داخلی است و ساختار نظام بین‌الملل عمدتاً سیاست خارجی آنها را شکل می‌دهد. رنالیست‌ها مایل نیستند تمایز دقیقی میان دولت‌های خوب و بد قائل شوند. زیرا همه قدرت‌های بزرگ فارغ از چگونگی فرهنگ، نظام سیاسی یا اینکه چه کسی حکومت را در دست دارد، براساس منطق یکسانی رفتار می‌کنند. بنابراین، بسیار دشوار است که تفاوتی میان آنها قائل شویم، مگر در مورد میزان قدرت نسبی آنها. سوم اینکه رنالیست‌ها بر این باورند که محاسبات قدرت بر تفکرات دولت‌ها تسلط دارد و دولت‌ها در میان خود برای قدرت رقابت می‌کنند. این رقابت‌ها گاهی اوقات جنگ را که یکی از ابزارهای پذیرفته‌شده کشورداری است، ایجاد می‌نماید (Marsheimer, 2001, p. 17).

نوع نگاه فوق به عرصه روابط بین‌الملل به رویکرد رنالیستی خاصی در تبیین سیاست خارجی منجر می‌شود که محورهای اصلی آن عبارت‌اند از: جهت‌گیری به سوی قدرتمندترین (منابع غنی داخلی و نفوذ خارجی زیاد) گروه‌ها در هر مقطع زمانی

(امروزه در دولت‌های قدرتمند مانند ایالات متحده آمریکا و چین معنا می‌یابد)؛ تردید در مورد اهداف اعلامی سیاست خارجی غیر از منافع دولت؛ تمایل به زیر سؤال بردن توانایی سیاست خارجی هر دولت برای فرا رفتن از سیاست قدرت؛ و نگرستن به فراسوی لفاظی‌های سیاستمداران یعنی به واقعیت‌های قدرت که تعیین‌کننده سیاست است (Wholforth, 2008, p. 33). این عبارات و محورها بیان‌کننده برخی مفروضه‌های کلی مشترک رنالیست‌ها در حوزه سیاست خارجی است، اما با نگاه دقیق به نظریه‌های رنالیستی می‌توان به دیدگاه‌های مختلف آنها در تبیین سیاست خارجی پی برد.

فارغ از مفروضه‌ها و ابعاد مشترک رنالیسم، با توجه به رویکردهای متفاوت نظریه‌پردازان رنالیسم به برخی مقوله‌ها و مسائل اساسی آن به نظریه‌های رنالیستی مختلف اشاره می‌شود و تقسیم‌بندی‌های مختلفی با توجه به مسائل و مفاهیم مورد نظر ارائه می‌شود. مبانی رفتاری و انگیزه‌های عمل دولت‌ها، اهداف و اولویت‌های دولت‌ها در محیط بین‌المللی، نوع و چگونگی ارتباط سیاست داخلی و سیاست خارجی یا سیاست بین‌الملل و حوزه‌ها و پدیده‌های اصلی مورد تحلیل را می‌توان از جمله مهم‌ترین نقاط

سیاست بین‌الملل^{۱۰} خود را به عنوان مناسب‌ترین نظریه برای تبیین روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد (Waltz, 2003).

مرشایمر در اشاره به نظریه‌های مختلف رئالیستی معتقد است که اگرچه نظریه‌های رئالیستی بسیاری وجود دارد که به جنبه‌های مختلف قدرت می‌پردازند، در این میان دو نظریه در صدر قرار می‌گیرند: رئالیسم فطری بشر یا رئالیسم کلاسیک که در کتاب «سیاست میان ملت‌ها»^{۱۱} مورگنتا بدان اشاره شده و رئالیسم تدافعی^{۱۲} که عمدتاً در کتاب «تئوری سیاست بین‌الملل» والتز به شکلی اساسی ارائه شده است. وی سپس نظریه رئالیسم تهاجمی^{۱۳} خود را به عنوان یکی دیگر از نظریه‌های رئالیستی مهم و متمایز از دو نظریه نخست مطرح می‌کند. مرشایمر مبنای تقسیم بندی خود را دو نکته عمده رئالیست‌ها قرار می‌دهد: یکی انگیزه دولت‌ها جهت رقابت برای قدرت و دیگری میزان قدرتی که دولت‌ها در پی کسب آن هستند. بر این اساس وی قائل به سه رویکرد رئالیسم فطری بشر، رئالیسم تدافعی با محوریت نظریه والتز و رئالیسم تهاجمی است که خود

آغازین برای طبقه‌بندی یا تقسیم‌بندی نظریه‌های رئالیستی برشمرد که اندیشمندان و پژوهشگران مختلف به آنها پرداخته‌اند.

کنت والتز^۸ در تقسیم‌بندی نظریه‌های رئالیستی معتقد است که نظریه‌ها را بر اساس سطح تحلیل می‌توان به سه سطح یا تصویر^۹ تقسیم کرد: نظریه‌هایی که علل تحولات بین‌المللی را به ماهیت بشر مربوط می‌دانند؛ نظریه‌هایی که علل تحولات بین‌المللی را به ماهیت دولت مرتبط می‌کنند و در نهایت نظریه سیستمی که سعی دارد تا سیاست بین‌الملل را بر اساس ویژگی‌های ساختار نظام بین‌الملل توضیح دهد. وی معتقد است که نظریه‌های تصویر اول و دوم که بر اساس ماهیت بشر و ویژگی دولت به تبیین سیاست بین‌الملل می‌پردازند، نظریه‌هایی تقلیل‌گرا هستند و نمی‌توانند تبیین مناسبی در مورد روابط بین‌الملل ارائه دهند. بر این اساس از منظر والتز علل اصلی تحولات بین‌المللی بر اساس نظریه‌های تصویر سوم که بر ساختار نظام بین‌الملل تأکید دارند، قابل تبیین است و دو تصویر اول تنها علل میانی و واسطه را بیان می‌کنند. از این روست که وی تئوری

10. Theory of International Politics
11. Politics Among Nations
12. Defensive Realism
13. Offensive Realism

8. Kenneth Waltz
9. Image

وی ارائه می‌دهد (Mearsheimer, 2001, p.22).

برخی دیگر در طبقه‌بندی نظریه‌های رنالیستی از دیدگاه‌های مختلف و با توجه به جنبه‌های متعدد رنالیسم به این موضوع پرداخته‌اند. واحد تحلیل، پدیده مورد تبیین و بررسی و مفروضات مربوط به انگیزه‌های دولت‌ها از جمله ابعادی است که نظریه‌های رنالیستی از منظر آنها تقسیم‌بندی و طبقه‌بندی می‌شوند. از منظر واحد تحلیل می‌توان سه نوع نظریه رنالیستی را مورد اشاره قرار داد: رنالیسم فطری یا معطوف به ماهیت بشر؛ رنالیسم دولت‌محور و رنالیسم سیستم‌محور یا ساختارگرا. از منظر پدیده مورد تبیین و تحلیل می‌توان نظریه‌های رنالیستی را به دو نوع کلی تقسیم کرد: تئوری سیاست بین‌الملل و تئوری سیاست خارجی که در دو تئوری نورنالیسم و رنالیسم نوکلاسیک نمود و بروز داشته‌اند (Feng and Ruizhuang, 2006, pp.133-134).

با توجه به اینکه در طبقه‌بندی نظریه‌های رنالیستی هریک از اندیشمندان یا پژوهشگران بر اساس دیدگاه‌ها یا مسائل خاص مورد نظر خود که در ارائه مطالب و موضوعات مورد نظر به آنها کمک می‌کند،

عمل می‌کنند؛ در طبقه‌بندی نظریه‌های رنالیستی برای نوشتار حاضر نیز منطقی آن است که با توجه به موضوع مورد بررسی یعنی سیاست خارجی به تقسیم‌بندی این نظریه‌ها پرداخت. در این راستا می‌توان به نظریه‌های رنالیسم کلاسیک، رنالیسم ساختارگرا و رنالیسم نوکلاسیک اشاره کرد. در رنالیسم کلاسیک که مورگنتا برجسته‌ترین نماینده آن به شمار می‌رود، سیاست خارجی دولت‌ها براساس ماهیت قدرت طلب بشر و ویژگی‌های دولت و بدون توجه اولیه و جدی به ساختار نظام بین‌الملل تبیین می‌شود. رنالیسم ساختارگرا عمدتاً به تأثیر مؤلفه‌های سیستمی بر سیاست خارجی دولت‌ها توجه دارد، هرچند که نظریه والتز شرایط خاص خود را دارد و وی در پی ارائه نظریه سیاست خارجی نیست. رنالیسم نوکلاسیک هم‌زمان به علل سطح سیستمی و علل سطح واحد به صورت هم‌زمان اشاره می‌کند. در اینجا سیاست خارجی به عنوان متغیر وابسته تلقی می‌شود و سعی بر آن است تا به متغیرهای مستقل تأثیرگذار یا متغیرهای میانجی هریک از نظریه‌ها در این خصوص اشاره شود.

۲- رئالیسم کلاسیک و سیاست خارجی دولتمردان قدرت طلب

معمولاً به تفکر رئالیستی از زمان توسیدید تا سال‌های اوسط جنگ سرد یعنی قبل از ارائه نظریه رئالیسم ساختارگرای والتز، رئالیسم کلاسیک اطلاق می‌شود. رئالیسم کلاسیک که رئالیسم فطری بشر نیز خوانده می‌شود، بر مبنای ماهیت قدرت طلب و شرور انسان و ویژگی دولت به تحلیل سیاست و به خصوص سیاست خارجی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی می‌پردازد. به عبارت دیگر در این نظریه ماهیت قدرت طلب و شرور انسان و دولت جوئیای منافع ملی متغیرهای اصلی محسوب می‌شوند که شکل‌دهنده متغیر وابسته پژوهش حاضر یعنی سیاست خارجی محسوب می‌شوند. این مسئله نکته تمایز اصلی رئالیست‌های کلاسیک از رئالیست‌های ساختارگراست که علت تلاش دولت‌ها برای کسب قدرت در عرصه سیاست خارجی را ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل یا همان عوامل سیستمی می‌دانند. این مسئله به خصوص در نظریه مورگنتا، در کتاب سیاست میان ملت‌ها به صورت آشکار بیان شده است و اغلب نظریه‌پردازان رئالیسم کلاسیک نیز کمابیش در این چهارچوب به تحلیل سیاست خارجی کشورها پرداخته‌اند.

از نظر مورگنتا روابط بین ملت‌ها در اصل از روابط بین افراد متفاوت نیستند، این روابط تنها روابط بین بین افراد در سطحی وسیع‌تر هستند. بنابراین به منظور فهم رفتار دولت‌ها باید از رفتار فردی برای تبیین استفاده کنیم (Griffiths, 1992, p.37). از این رو رفتار خارجی دولت‌ها بر اساس ویژگی‌های زیست‌شناختی و روانشناختی انسان‌ها و سیاستمداران محسوب می‌شود. سلطه‌طلبی و تلاش برای حفظ و کسب قدرت در تمامی مجامع انسانی و به خصوص دولت‌ها از مهم‌ترین عوامل و بنیان‌های زیست‌شناختی و روانشناختی انسان‌ها محسوب می‌شود. از این رو زندگی سیاسی یک ملت از سطح محلی تا ملی، تلاشی مداوم برای کسب و حفظ قدرت است (مورگنتا، ۱۳۷۹، صص ۵۷-۵۹).

توسیدید و ماکیاول بر ماهیت شرور انسان و تمایل بی‌حدوحد انسان‌ها برای کسب قدرت متمرکز می‌شوند. رینولد نیبور بر گناه اولیه انسانی و آمادگی آن برای شرارت تأکید می‌کند و قدرت ملی را فرافکنی اراده معطوف به قدرت فرد می‌داند. آرنولد ولفرز در مطالعه سیاست خارجی دولت‌ها خواهان تمرکز بر افراد انسانی است، زیرا رفتار دولت‌ها در نهایت به واکنش‌های

روانشناختی آنها بستگی دارد. جرج کنان در بحث خود در مورد سرشت بشر، او را غیر منطقی، خودخواه، سرکش و متمایل به خشونت می‌داند و با توجه به ابتدای رفتارهای سیاست خارجی دولت‌ها بر این سرشت به پایدار بودن تعارضات بین‌المللی اشاره می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۴، صص ۹۲-۸۶). مورگنتا سرشت بشر را خاستگاه قوانین سیاست و مبنای نظریه رنالیسم عنوان می‌کند و تبیین سیاست خارجی دولت‌ها را بر اساس تحلیل و پیش‌بینی رفتارهای دولتمردانی ممکن می‌داند که ماهیتی قدرت‌طلب دارند (مورگنتا، ۱۳۷۹، صص ۷-۳). همان‌گونه که مرشایمر بیان می‌کند، نظریه رنالیسم کلاسیک بر اساس این فرضیه ساده قرار دارد که دولت‌ها به وسیله انسان‌هایی هدایت می‌شوند که دارای «اراده قدرت» ذاتی از بدو تولد هستند. این علت اشتباهی سیری‌ناپذیر دولت‌ها برای قدرت یا به بیان مورگنتا «شهوت بی‌حد و حصر برای کسب قدرت» است. بدان معنی که آنها همواره مترصد یافتن فرصتی برای تهاجم و تسلط بر دولت‌های دیگر هستند. بنابراین، هیچ‌گونه تمایز اساسی میان دولت‌ها تحت عنوان متجاوز و غیرمتجاوز نمی‌توان قائل شد. مسلماً در این نظریه جایی برای

دولت‌های طرفدار حفظ وضع موجود وجود ندارد. طرفداران رنالیسم کلاسیک بر این باورند که آنارشی بین‌المللی باعث می‌شود دولت‌ها نگران حفظ موازنه قوا باشند. اما این محدودیت ساختاری به عنوان یک دلیل ثانوی در رفتار دولت‌ها محسوب می‌شود. محرک اصلی توسل به زور در سیاست بین‌الملل اراده قدرت همه دولت‌های درون نظام است و همین گرایش آنها را به تلاش برای رسیدن به برتری وا می‌دارد (Mearsheimer, 2001, p.19).

رنالیست‌های کلاسیک بر سیاست دولت‌ها برای بیشینه‌سازی قدرت تأکید دارند و آن را ناشی از ماهیت قدرت‌طلب بشر می‌دانند. مورگنتا به منازعه دائمی دولت‌ها برای قدرت می‌پردازد و برای آن تبیین ارائه می‌دهد. هرچند وی به منازعه برای قدرت در حوزه داخلی و بین‌المللی به اشکال مختلف اشاره می‌کند، اما دلیل و تبیین اساسی وی برای جستجوی قدرت یکی است که همان ماهیت و سرشت بشر است. از دیدگاه مورگنتا انسان حیوانی سیاسی است که برای کسب قدرت متولد شده و این ریشه تلاش انسان‌ها و در مرحله بالاتر دولت‌ها برای تسلط بر دیگران است. مورگنتا معتقد بود که خودخواهی انسان علت اصلی فعالیت‌های

در مجموع در خصوص برداشت و دیدگاه رئالیسم کلاسیک نسبت به مقوله سیاست خارجی می‌توان چندین نکته مهم را مورد تأکید قرار داد. در این نظریه ماهیت قدرت‌طلب و شرور بشر و دولت تحت هدایت سیاستمداران قدرت‌طلب به عنوان متغیر مستقل عمده تعیین‌کننده سیاست خارجی دولت‌ها محسوب می‌شود و بر این اساس در وهله اول سرشت قدرت‌طلب و منفعت‌طلب بشر است که دولت‌ها را در عرصه سیاست بین‌الملل به سوی بیشینه‌سازی قدرت و ارتقاء منافع ملی سوق می‌دهد. رئالیسم کلاسیک تنها در مراتب و اولویت‌های بعدی ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل را در سیاست خارجی دولت‌ها دخیل می‌داند و بر این اساس متغیرهای سیستمی در زمره متغیرهای مستقل اصلی تعیین‌کننده سیاست خارجی محسوب نمی‌شوند. به عنوان نمونه در این نظریه انواع مختلف جامعه بین‌المللی مانند همگن - ناهمگن^{۱۴} یا مشروع - انقلابی^{۱۵} که در آنها دولت‌ها انگیزه‌های متفاوتی برای حفظ وضع موجود یا تجدیدنظرطلبی دارند، مورد اشاره قرار می‌گیرند (Rynning and Guzzini, 2001, p.5). نکته مهم دیگر آنکه

سیاسی اوست و تمایل بی‌حدوحصر و دائمی او برای کسب قدرت از دو نیروی درونی متمایز انسانی ناشی می‌شود: حفظ بقاء و تمایل به تسلط (Schmidt, 2005, pp.533-534).

از منظر مورگنتا سیاست بین‌الملل مانند سایر عرصه‌های سیاست، مبارزه‌ای است برای کسب و حفظ قدرت و اهداف غایی سیاست بین‌الملل هر چه باشد، همیشه قدرت هدفی عاجل محسوب می‌شود (مورگنتا، ۱۳۷۹، ص ۴۵). در این راستا مورگنتا به سه نوع سیاست خارجی دولت‌ها اشاره می‌کند: دولتی که به حفظ قدرت و نه ایجاد تغییر در توزیع قدرت تمایل دارد، سیاست خارجی حفظ وضع موجود را دنبال می‌کند؛ دولتی که به کسب قدرت بیشتر از طریق برهم زدن روابط موجود قدرت تمایل دارد، سیاست امپریالیسم را تعقیب می‌کند؛ و دولتی که در پی نمایش قدرت موجود خود است، سیاست پرستیژ یا همان نمایش قدرت را دنبال می‌کند (مورگنتا، ۱۳۷۹، ص ۸۰). از مسایل دیگر مورد توجه ضرورت قدرت سیاسی برای تحقق اهداف و منافع ملی و عقلانیت به عنوان عنصر اساسی در جهت‌دهی به رفتار دولت‌ها در عرصه سیاست خارجی است.

سیاست خارجی در رنالیسم کلاسیک علاوه بر جنبه تبیینی، ابعاد هنجاری نیز پیدا می‌کند و مثلاً به سیاستمداران برای تعقیب سیاست قدرت و منافع ملی توصیه‌هایی ارائه می‌شود.

با وجود اینکه رنالیسم کلاسیک با تأکید بر ماهیت قدرت‌طلب بشر و ویژگی‌ها و عملکردهای دولت‌ها به تولید ادبیات و تبیین‌های عمده و در خور توجهی در عرصه سیاست خارجی بر اساس مبانی رنالیسم می‌پردازد، اما به چند دلیل استفاده از آن به عنوان چهارچوبی مفهومی و نظری برای تبیین سیاست خارجی دولت‌ها با محدودیت‌ها و مشکلاتی همراه است. اول اینکه رنالیسم کلاسیک در برگیرنده طیف وسیعی از نظریه‌پردازان است که هر یک بر ابعاد و نکات خاصی برای تبیین رفتار و سیاست خارجی دولت متمرکز شده‌اند، بر این اساس این تکثر و تنوع شکل‌گیری نظریه‌ای منسجم و در نتیجه امکان استخراج برنامه پژوهشی خاصی برای تحلیل سیاست خارجی را دشوار می‌کند. دوم اینکه این نظریه عمدتاً بر اساس رویکردها و متدلوژی تاریخی - فلسفی شکل گرفته است و ویژگی‌های نظریه‌های علمی جدید در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی را ندارد،

نظریه‌هایی که یکی از ویژگی‌های عمده آن صرفه‌جویانه بودن به معنای تکیه بر متغیرهایی حداقلی و مشخص است. سوم اینکه نظریه رنالیسم کلاسیک با تأکید بر عوامل سطح فردی و ملی، به مؤلفه‌های سطح سیستمی تأثیرگذار بر سیاست خارجی تا حد زیادی کم‌توجهی می‌کند و بر این اساس از جامعیت لازم برخوردار نیست.

۳- رنالیسم ساختارگرا و متغیرهای سیستمی در سیاست خارجی

رنالیسم ساختارگرا یا نورنالیسم که با اندیشه‌های کنت والتز تحولی جدید در نظریه‌های روابط بین‌الملل ایجاد کرد، به دلیل تأکید بر مؤلفه‌های سطح سیستمی از جمله ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل و نحوه توزیع قدرت در عرصه بین‌المللی از نظریه‌های رنالیسم کلاسیک متمایز می‌شود. با این حال این نظریه را به دو شاخه جداگانه رنالیسم ساختارگرای تدافعی به نمایندگی نظریه‌پردازانی مانند والتز و استفان والت^{۱۶} و رنالیسم ساختارگرای تهاجمی به نمایندگی نظریه‌پردازانی مانند جان مرشایمر تقسیم‌بندی می‌کنند.

16. Stephen Walt

۳-۱- رئالیسم ساختارگرای تدافعی

رئالیسم تدافعی یکی از شاخه‌های عمده رئالیسم ساختارگراست که نظریه‌پردازانی مانند کنت والتز، استفان والت و جک اسنایدر نمایندگان اصلی آن تلقی می‌شوند. رئالیست‌های تدافعی نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌دانند، اما آنارشی از منظر آنها بی‌ضررتر از آن چیزی است که رئالیست‌های تهاجمی تصور می‌کنند. دولت‌ها می‌توانند از طریق ایجاد موازنه قدرت از عهده عمده تهدیدات خارجی برآیند؛ بنابراین تنها در شرایط ترسناک یا از طریق دولت‌های شرور غیرعقلانی است که در محیط بین‌المللی خشونت ایجاد می‌شود. بر این اساس از منظر رئالیسم تدافعی سیاست خارجی دولت‌ها از واکنش‌های عمدتاً مسالمت‌آمیز به عوامل سیستمی تشکیل می‌شود (Rose, 1998, pp. 150-155).

تعیین‌کنندگی آنارشی بین‌المللی و نحوه توزیع قدرت بین دولت‌ها و به خصوص قدرت‌های بزرگ در عرصه سیاست بین‌الملل و موازنه‌سازی در برابر قدرت یا تهدید بیرونی به عنوان اصلی‌ترین شکل رفتار بیرونی دولت‌ها از مشخصه‌های اصلی رئالیسم تدافعی تلقی می‌شود. هر چند در این نظریه

مؤلفه‌های سیستمی به عنوان متغیر مستقل اصلی تعیین‌کننده سیاست خارجی محسوب می‌شوند، اما تفاوت‌هایی عمده نیز بین نظریه‌پردازان آن برای تحلیل سیاست خارجی وجود دارد. به خصوص والتز که بر عدم امکان استخراج نظریه سیاست خارجی از نظریه روابط بین‌الملل تأکید دارد، با سایر نظریه‌پردازان رئالیسم ساختارگرای تدافعی و تهاجمی تفاوت‌هایی اساسی دارد.

۳-۱-۱- والتز و عدم ارائه نظریه سیاست خارجی

مهم‌ترین مسئله در خصوص دیدگاه نظری والتز در مورد سیاست خارجی در میان پژوهشگران روابط بین‌الملل این است که والتز نظریه خود را برای تحلیل سیاست بین‌الملل ارائه کرده است و آن را برای تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها مناسب نمی‌داند. از آنجایی که والتز نظریه خود را برای تبیین سیاست بین‌الملل و تحولات آن ارائه نموده است، استفاده از نظریه وی به عنوان چهارچوبی نظری برای تحلیل سیاست خارجی کشورها امکان‌پذیر نیست. اما در هر حال فهم دیدگاه والتز به سیاست خارجی در وهله اول تا حدی مستلزم درک دیدگاه وی در مورد تئوری و سپس درک نظریه‌اش در مورد سیاست بین‌الملل است.

به باور والتز ایجاد تئوری‌ها چیزی بیش از یک عمل منطقی و مورد پذیرش در مورد داده‌ها مانند جمع‌آوری و برقراری صرف نوعی رابطه بین آنهاست. تئوری را نمی‌توان به داده‌ها و اطلاعات قابل مشاهده تقلیل داد و قرار نیست تئوری بازتاب دقیق داده‌ها و واقعیت‌های عینی باشد. چون داده‌های عینی خود در عالم واقع وجود دارند و صرف بازتاب دقیق آنها نمی‌تواند کمک چندانی به ما بکند و پیچیدگی‌های موجود بار دیگر وجود دارند. در تئوری‌سازی هدف دادن معنا به واقعیت‌ها و داده‌هاست که معنایی کلی و عمومی است و از ویژگی هر یک از اجزاء فراتر می‌رود. والتز برای تئوری کلیت و عمومیتی قائل است که از داده‌ها یا قوانین جزئی فراتر می‌رود و ویژگی و خاصیتی پیدا می‌کند که معنا و مفهوم و روحی کلی است (Waver, 2009, p.206).

بر اساس برداشت فوق از تئوری است که والتز به نقد و ردّ تئوری‌های تقلیل‌گرا در سیاست بین‌الملل می‌پردازد و تئوری ساختاری و کل‌گرا را مناسب‌ترین تئوری برای تبیین سیاست بین‌الملل محسوب می‌کند. در واقع فاصله گرفتن والتز از تئوری‌های کارگزارمحور و تأکید بر ساختار در ارائه تئوری سیاست بین‌الملل بر اساس

درک وی از تئوری است. والتز تئوری کلاسیک رئالیستی را که بر اساس خصلت‌های قدرت‌طلبانه انسانی یا دولت‌ها به تحلیل سیاست بین‌الملل می‌پردازند، کنار می‌گذارد و بر سطح تحلیل سوم یا ساختاری تأکید می‌کند.

به باور والتز رویکردهای تقلیل‌گرا بر اساس این اصل قرار دارند که کل را می‌توان با تقلیل به اجزاء و بررسی ویژگی‌ها و روابط اجزاء شناخت و آن را تبیین کرد. اما وی این اصل را رد می‌کند و معتقد است ساختار دارای ویژگی‌های متفاوت و خاصی است که نمی‌توان آن را به ویژگی‌های اجزاء تشکیل دهنده آن تقلیل داد. در صورتی که سازماندهی اجزاء و واحدها بر رفتار و تعاملات واحدها تأثیرگذار است، نمی‌توان نتایج را پیش‌بینی کرد یا آنها را صرفاً با دانستن ویژگی‌ها، اهداف و تعاملات واحدهای سیستم فهم نمود. در نتیجه ناکامی رویکردهای تقلیل‌گرا در فهم و تبیین نتایج و ویژگی‌های سیستم که از ویژگی‌های واحدهای تشکیل‌دهنده آن متفاوت است، چاره‌ای جز روی آوردن به تحلیل سیستمیک و ساختارگرا نیست. این نوع نگاه والتز دقیقاً در راستای فهم وی از تئوری و نفی تئوری به عنوان آئینه تمام‌نمای واقعیت و بازتاب‌دهنده

صرف اجزاء و عناصر مورد مشاهده است
(Waltz, 1979, p.3).

والترز در ارائه تئوری خود برای تبیین سیاست بین‌الملل، عنوان می‌کند تبیین سیاست بین‌الملل بر اساس تحلیل رفتارها و ویژگی‌های واحدهای تشکیل‌دهنده آن یعنی دولت‌ها امکان‌پذیر نیست و تبیینی درست و مفید تلقی نمی‌شود، چراکه ساختار نظام بین‌الملل دارای ویژگی‌هایی است که از ویژگی‌ها و تعاملات دولت‌ها متفاوت است. هدف والترز تبیین نتایج بین‌المللی است و این نتایج ممکن است واجد ویژگی‌هایی باشد که در حیطه اهداف، سیاست‌ها و انگیزه‌های هیچ کدام از بازیگران نباشد. به عبارت دیگر ممکن است ما در نظام بین‌الملل شاهد شرایطی مانند توازن قدرت باشیم، اما این وضعیت هدف و خواسته هیچ کدام از دولت‌ها نباشد و تنها نتیجه کنش و واکنش‌های دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ در قبال هم باشد. بر این اساس است که والترز به این نتیجه می‌رسد که از طریق تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ نمی‌توان به تبیین درست سیاست بین‌الملل پرداخت، بلکه باید از طریق تحلیل ویژگی‌ها و عناصر سیستمی و در سطح ساختار است که تبیین مناسبی می‌توان ارائه داد.

به باور والترز فهم سیاست جهانی از طریق نگاه به داخل دولت‌ها میسر نیست. در صورتی که اهداف، سیاست‌ها و اقدامات دولت‌ها مورد توجه قرار گیرد، آنگاه ما مجبوریم به سطح توصیفی برگردیم و از توصیف‌های ساده نمی‌توان به صورت منطقی هیچ گونه عمومیت یا کلیتی معتبر اخذ کرد. ما می‌توانیم چیزی را که مشاهده می‌کنیم عنوان کنیم، اما نمی‌توانیم بگوییم که آنها چه معنا و مفهومی می‌دهند. در هر زمانی ما فکر می‌کنیم که چیزی متفاوت یا جدید می‌بینیم و ما مجبور خواهیم بود تا متغیر دیگری را در سطح واحد به عنوان علت آن در نظر بگیریم. در صورتی که وضعیت کنشگران بر رفتار و تعاملات آنها تأثیرگذار باشد، آنگاه تلاش برای تبیین در سطح واحد به ازدیاد متغیرها منجر می‌شود، چرا که در آن سطح یک متغیر یا مجموعه‌ای از متغیرها برای ایجاد نتیجه مورد مشاهده کافی نیست. اما وقتی این رویکرد در فهم اینکه کدام متغیر در این موضوع مهم‌تر است، ناکام می‌شود، متغیرها به صورت گسترده زیاد می‌شوند (Waltz, 1979, p.3). چیزی که والترز در اینجا در پی بیان آن است اینکه تحلیل در سطح واحد و توجه به درون یا رفتارهای هر یک از واحدها یا همان دولت‌ها

باعث مداخله و اثرگذاری متغیرهای بی‌شماری می‌شود که ارائه هرگونه تئوری کلی و عمومی برای تبیین سیاست بین‌الملل را غیر ممکن می‌کند. اما تحلیل سیستمی با حذف متغیرها و عوامل سطح واحد و نادیده انگاشتن رفتارها و سیاست‌های دولت‌های منفرد و تمرکز بر ویژگی‌های سطح ساختاری می‌تواند به متغیرها و علت‌های خاصی برای تبیین توجه نماید.

با توجه به دیدگاه والتز که بر ارائه نظریه‌ای سیستمی و نقصان نظریه‌های سطح واحد تأکید دارد، وی عنوان می‌کند که نظریه‌اش برای تبیین سیاست خارجی نیست، بلکه نظریه‌ای در باب سیاست بین‌الملل است. با تحلیل و بررسی سیاست خارجی دولت‌های اصلی نظام بین‌الملل نمی‌توان به تبیین مناسبی از سیاست بین‌الملل دست یافت. به باور والتز ما به تئوری جداگانه‌ای برای سیاست خارجی نیازمندیم که عمدتاً بر مؤلفه‌های سیاسی داخلی یا متغیرهای سطح واحد متمرکز می‌شود که اغلب رفتار دولت‌ها را ترسیم می‌کند. البته این تئوری باید به محدودیت‌های سیستمی که رفتار دولت را شکل می‌دهد نیز توجه داشته باشد. تئوری سیاست خارجی به گفته والتز تئوری در

سطح ملی است و به انتظارات مربوط به واکنش‌های واحدهای غیر مشابه به سیاست‌های خارجی ارتباط دارد. در اصل آن تئوری مربوط به سیاست‌های داخلی است (Mearsheimer, 2009, p. 245).

والتز نظریه‌ای در مورد سیاست خارجی ارائه نداده است. تئوری وی برای تبیین نتایج بین‌المللی است و به رفتار دولت‌های منفرد توجهی ندارد. حتی به گفته مرشایمر به نظر می‌رسد والتز اعتقادی به امکان ارائه تئوری متمایزی برای تبیین سیاست خارجی دولت‌ها ندارد و تلاش برای ارائه این نوع تئوری در واقع بازگشت به سطح توصیفی است (Mearsheimer, 2009, p. 245). این نکته‌ای مهم و در خور توجه در خصوص دیدگاه اصیل والتز در مورد تبیین سیستمی و نفی امکان استخراج تئوری سیاست خارجی از نظریه سیستمی وی است که به بن‌مایه تفکر و نوع تعریفش از تئوری بازمی‌گردد که تئوری را نه به عنوان بازتاب‌دهنده اجزای واقعیت عینی، بلکه مفهوم و معنای کلی و ساختاری تلقی می‌کند. با توجه به تأثیرپذیری جدی سیاست خارجی کشورها از مؤلفه‌ها و عوامل داخلی و تفاوت‌های گسترده بین کشورها از منظر محیط داخلی و نوع و گرایش‌های

۳-۱-۲- والت و تأکید بر موازنه تهدید و سیاست خارجی محافظه کار

از جمله نظریه‌های قابل اشاره و مهم در چهارچوب درون رئالیسم تدافعی نظریه توازن تهدید^{۱۷} استفان والت است. وی در تبیین رفتار خارجی دولت‌ها و تلاش آنها برای ایجاد موازنه در برابر دولت‌های قدرتمند دیگر یک گام از نظریه توازن قوای والت فراتر می‌رود و این باور را مطرح می‌کند که دولت‌ها در برابر هر قدرتی موازنه ایجاد نمی‌کنند، بلکه موازنه در برابر دولت‌هایی صورت می‌گیرد که قدرت آنها از منظر دولت ایجادکننده موازنه، تهدیدکننده نیز باشد. بر این اساس از منظر والت صرف عنصر قدرت باعث رفتار موازنه‌گرا نمی‌شود و "موازنه تهدید" مفهومی جامع‌تر و با قدرت تبیین‌کنندگی بالاتر تلقی می‌شود. در رئالیسم تدافعی والت، موازنه دولت‌ها در برابر قدرت‌های تهدیدگر قاعده اصلی رفتار آنها در سیاست خارجی است. علاوه بر عنصر قدرت، همراه شدن مؤلفه‌های دیگری از جمله مجاورت، قابلیت‌های تهاجمی و نیات در موازنه نقشی اساسی دارند. عوامل فوق متغیرهای مستقلی انگاشته می‌شوند که تغییر در هر یک، دیگر دولت‌ها را به احتمال فراوان به احساس تهدید و اتخاذ اقدامات

تصمیم‌گیرندگان، والتز تئوری عمومی سیاست خارجی همانند سیاست بین‌الملل، به نحوی که بتواند سیاست خارجی همه کشورها را تبیین کند، ارائه نمی‌دهد.

با وجود اینکه والتز به عدم امکان تبیین سیاست خارجی در قالب نظریه خود اذعان می‌کند و نظریه‌اش را نظریه‌ای در باب سیاست بین‌الملل می‌داند، برخی تلاش کرده‌اند با استفاده از مفاهیم و الگوهای کلی نظریه وی یا با الهام از نظریه رئالیسم ساختارگرای وی به تحلیل سیاست خارجی دولت‌های مختلف و به خصوص قدرت‌های بزرگ پردازند. در این خصوص می‌توان گفت هرچند نورئالیسم حرف‌های زیادی برای گفتن در مورد سیاست خارجی دارد، اما یک تئوری سیاست خارجی ارائه نمی‌دهد. مسئله امنیت و اهمیت قدرت نسبی در نورئالیسم در تبیین میزان فرصت‌های دولت‌ها در پیشبرد سیاست خارجی، مؤلفه‌هایی مهم در فهم سیاست خارجی دولت‌ها هستند. اما قدرت و امنیت به تنهایی نمی‌توانند انگیزه‌های متنوع دولت‌ها را تبیین کنند و نورئالیسم بدون چهارچوبی که بتواند انگیزه‌های دولت‌ها را توضیح دهد، نمی‌تواند تبیین‌کننده سیاست خارجی خاص اغلب دولت‌ها باشد (Telhami, 2003, p.115).

موازنه‌ای می‌کشاند (Walt, 1985, pp.5-13).

با این حال والت به توازن‌سازی در برابر دولت‌هایی اعتقاد دارد که برای بقای یک دولت تهدیدی فوری محسوب می‌شوند و در نهایت سیاست خارجی دولت‌ها را متمایل به تلاش برای بی‌طرفی و اتخاذ رفتارهای احتیاط آمیز و غیرتهاجمی می‌داند.

در سنت رنالیسم به دلیل شرایط آنارشیک نظام بین‌الملل و بی‌اعتمادی دولت‌ها به همدیگر همکاری و اتحاد دولت‌ها با هم اغلب دشوار محسوب می‌شود. از منظر رنالیسم تهاجمی مرشایمر همکاری‌ها به خصوص در عرصه امنیتی اغلب غیرممکن است که به دلیل توجه دولت‌ها به منافع نسبی در همکاری‌هاست و در نهایت آنارشی فضای کمی را برای همکاری و اعتماد باقی می‌گذارد. اما رنالیسم تدافعی این استدلال‌ها را به دلیل ناقص بودن آن اشتباه می‌داند. از این منظر همکاری‌های خطرناکی را به همراه دارد، اما رقابت خطر بیشتری دارد. چرا که دولت‌ها از قبل نمی‌توانند در خصوص پیامد مسابقه تسلیحاتی یا جنگ مطمئن باشند و باخت در این رقابت می‌تواند امنیت دولت‌ها را به خطر اندازد. رنالیسم تهاجمی مرشایمر مستلزم این است که دولت‌ها خطرات همکاری و رقابت را ارزیابی کنند، اما آنها نوسان و تغییر در رفتار

رقابتی یا همکاری‌جویانه را توضیح نمی‌دهند (Taliaferro, 2001, p.138).

رنالیسم تدافعی محیط سیاسی و اقتصادی که دولت‌ها در آن عمل می‌کنند و در مجموع متغیرهای میانجی را در نوع و چگونگی جهت‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها مؤثر می‌داند. به عنوان نمونه دولتی که از نظر جغرافیایی در شرایط خاصی است که کمتر مورد تهدید قرار می‌گیرد یا دارای همسایگان ضعیفی است و در مجموع از محیط امنیتی مطلوبی برخوردار است، سهم بیشتری از منابع خود را به برنامه‌های داخلی مانند توسعه اقتصادی اختصاص می‌دهد تا اینکه به توسعه نظامی بپردازد. در این خصوص اغلب به آمریکا به عنوان کشوری با فاصله جغرافیایی زیاد از اروپا و همسایگان ضعیفی مانند کانادا و مکزیک اشاره می‌شود که توانست اقتصاد و قدرت ملی خود را در مدت یک‌ونیم قرن توسعه دهد. با این حال در شرایطی مانند فقدان مرزهای قابل دفاع یا وجود همسایگان قدرتمند، دولت‌ها انگیزه‌هایی قوی برای ایجاد نیروهای مسلح قدرتمند و اتخاذ سیاست‌های نظامی تهاجمی دارند.

یکی از مفاهیم اصلی در رنالیسم تدافعی برای تبیین سیاست خارجی دولت

رئالیسم تدافعی تأثیر ساختار آنارشیکی نظام بین‌الملل بر رفتار سیاست خارجی دولت‌ها را سهل‌گیرانه‌تر فرض می‌کند و معتقد است دولت‌ها در این شرایط به جای جستجوی حداکثر قدرت در پی بیشینه‌سازی امنیت هستند. در این راستا با توجه به معمای امنیت، هرگونه رفتار تهاجمی خود به عامل جدیدی برای کاهش امنیت یک دولت تبدیل می‌شود. بر این اساس دولت‌ها در جهت افزایش امنیت خود به جای رفتارهای تهاجمی، رفتارهای تدافعی و مبتنی بر احتیاط و ملاحظه‌کاری را در پیش می‌گیرند و سیاست بین‌الملل به جای دولت‌های تجدیدنظرطلب اغلب با دولت‌های حافظ نظم موجود روبه‌روست.

۳-۲- رئالیسم ساختارگرای تهاجمی و سیاست خارجی دولت‌های توسعه‌طلب

رئالیسم تهاجمی به عنوان شاخه‌ای از رئالیسم ساختارگراست که جان مرشایمر نماینده اصلی آن محسوب می‌شود. وی سعی دارد رئالیسم تهاجمی را در مقابل نظریه والتز و مجموعاً نظریه‌پردازانی قرار دهد که وی آنها را رئالیست‌های تدافعی می‌نامد. مرشایمر نظریه ساختارگرای والتز و سایر طرفداران نظریه وی مانند اسنایدر، اورا، والت

معمای امنیت^{۱۸} است. معمای امنیت به عنوان شرایطی تعریف می‌شود که در آن شیوه‌های مورد استفاده یک دولت برای افزایش امنیت خود باعث کاهش امنیت سایر دولت‌ها می‌شود. آنارشی باعث ایجاد عدم اطمینان در مورد اهداف کنونی و آینده سایر دولت‌ها یا توزیع نسبی قدرت می‌شود و بر این اساس دولت‌ها با اتخاذ سیاست خودیاری^{۱۹} در جهت افزایش قدرت و امنیت خود تلاش می‌کنند، اما این امر باعث احساس ناامنی دیگر دولت‌ها و تلاش برای افزایش سطح امنیت از سوی آنها می‌شود که رقابتی ناتمام برای امنیت را ایجاد می‌کند. نتیجه اینکه تلاش‌های قدرت‌طلبانه معطوف به افزایش امنیت از سوی یک دولت در نهایت خود به عاملی برای کاهش سطح امنیت آن منجر می‌شود. از اینجاست که کسب سهم متناسبی از قدرت، توجه به ادراکات و برداشت‌های سایر دولت‌ها، تفکیک بین توانمندی‌ها و سیاست‌های تهاجمی و تدافعی و متغیرهایی از این دست در جهت کاهش معمای امنیت وارد تحلیل‌های سیاست خارجی رئالیست‌های تدافعی می‌شود.

18. Security Dilemma

19. Self-help

و غیره را تحت عنوان رئالیسم تدافعی واجد مشکلات و نقصان‌های عمده‌ای می‌داند و بر این اساس رئالیسم تهاجمی خود را به عنوان نظریه رئالیستی ساختارگرای کامل‌تر ارائه می‌دهد. نظریه وی را از منظر ساختارگرایی و تأکید بر ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل می‌توان با رئالیسم تدافعی واجد ویژگی‌های مشترک عمده‌ای تلقی کرد، با این حال از برخی منظرها و ابعاد مهم نیز از رئالیسم تدافعی دور می‌شود و تبیین‌هایی ارائه می‌دهد که در برخی زمینه‌ها از جمله تمایل دولت‌ها به بیشینه‌سازی قدرت به رئالیسم کلاسیک مورگنتا نزدیک می‌شود.

مرشایمر پنج اصل را در ارائه تئوری رئالیسم تهاجمی خود مفروض قرار می‌دهد که عبارت‌اند از: نظام بین‌الملل آنارشیک است؛ قدرت‌های بزرگ دارای میزانی از تمایلات و توانمندی‌های تهاجمی هستند؛ دولت‌ها هرگز نمی‌توانند در خصوص اهداف سایر دولت‌ها مطمئن باشند و بی‌اعتمادی از مشخصه‌های اصلی روابط بین دولت‌هاست؛ دولت‌ها در پی بقا هستند؛ و قدرت‌های بزرگ بازیگرانی عقلانی یا محاسبه‌گرانی استراتژیک هستند (Mearsheimer, 2001, pp.30-31). این اصول همگی به رفتارها و سیاست قدرت‌های بزرگ مربوط است و

نشان می‌دهد که در اندیشه مرشایمر سیاست بین‌الملل با تبیین سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ مترادف است و تمامی تحولات بین‌المللی تحت تأثیرات این سیاست‌ها و رفتارهاست. نکته مهم دیگر اینکه این اصول در مجموع به مسلط بودن تجدیدنظرطلبی، بیشینه‌سازی قدرت و توسعه‌طلبی از سوی دولت‌ها منجر می‌شود.

مرشایمر از اصلی‌ترین منتقدان والتز در درون پارادایم رئالیسم در خصوص نحوه ارتباط سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل است. وی تمرکز صرف تئوری والتز بر ساختار نظام بین‌الملل و جدا دانستن سیاست بین‌الملل از کنش‌ها و سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را مورد نقد قرار می‌دهد. مرشایمر عنوان می‌کند که تئوری والتز نیازمند تئوری جداگانه‌ای برای تحلیل سیاست خارجی است، در حالی که تئوری وی به طور هم‌زمان سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی را توضیح می‌دهد. به باور مرشایمر عدم ارائه تئوری سیاست خارجی از سوی والتز و تأکید وی بر عوامل داخلی خاص هر دولت در سیاست خارجی آن به معنای نادیده انگاشتن تأثیر ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل بر رفتارهای دولت‌ها در عرصه سیاست بین‌الملل است که به مفهوم عدول از

موازنه‌سازی سایر دولت‌ها می‌شود. در حالی که مرشایمر همانند مورگنتا بیشینه‌سازی قدرت را اولویت اصلی دولت‌ها در سیاست خارجی می‌داند (Mearsheimer, 2006, p.110).

به باور والتز امنیت اولویت اصلی دولت‌ها در محیط آنارشیک بین‌المللی است و بر این اساس دولت‌ها بیش از توسعه‌طلبی و رفتار تهاجمی بیشتر در فکر حفظ جایگاه خود در سیستم هستند تا اینکه بخواهند قدرت و نفوذ بیشتری کسب کنند. از این روست که دولت‌ها بیشتر در پی حفظ وضع موجودند و رئالیسم تدافعی به مسئله دولت‌های تجدیدنظرطلب در سیاست بین‌الملل توجه خاصی ندارد. تفاوت اساسی مرشایمر در نوع نگاه وی به تبعات و پیامدهای آنارشی بر دولت‌ها و سیاست خارجی آنهاست که در مفروضه‌های اصلی رئالیسم تهاجمی نیز انعکاس داشته است. آنارشیک بودن نظام بین‌الملل سبب بی‌اعتمادی دولت‌ها به هم، در کنار دلایلی مانند نیات و توانمندی تهاجمی دولت‌های دیگر است که در تحلیل نهایی دولت‌ها را به سوی کسب بیشترین میزان قدرت ممکن هدایت می‌کند (Mearsheimer, 2006, pp.111-2).

مبانی و انگاره‌های اصلی رئالیسم ساختارگرا محسوب می‌شود. به عقیده مرشایمر والتز در تئوری خود در این راستا دچار یک تناقض است، چرا که از یک سو از تئوری‌های تقلیل‌گرایانه به دلیل تمرکز بر سطح فردی یا ملی به جای سطح سیستمی انتقاد می‌کند، اما از سوی دیگر عنوان می‌کند که هر تئوری سیاست بین‌الملل به یک تئوری سیاست داخلی نیز نیاز دارد و این به مفهوم بازگشت به تئوری‌های تقلیل‌گرا برای توضیح رفتار دولت‌هاست (Mearsheimer, 2001, pp.244-247).

رئالیسم تهاجمی در مباحث سیاست خارجی دولت‌ها بر تلاش آنها برای بیشینه‌سازی قدرت تأکید می‌کند، در حالی که رئالیسم تدافعی بر بیشینه‌سازی امنیت به عنوان اولویت اصلی دولت‌ها در شرایط آنارشیک نظام بین‌الملل پافشاری می‌کند. والتز معتقد است که آنارشی بین‌المللی رفتار سیاست خارجی تهاجمی را تشویق می‌کند، اما نه بسیار زیاد، چرا که به باور وی دولت‌ها به صورت مؤثری در برابر مهاجمان توازن ایجاد می‌کنند. از منظر وی دولت‌ها در پی بیشینه‌سازی قدرت خود نیستند و تنها درصدد به دست آوردن میزان متناسبی از قدرت هستند. چرا که این امر باعث واکنش و

همان‌گونه که عنوان شد، از نظر والتز و رنالیست‌های تدافعی دولت‌ها برای حفظ بقاء و امنیت خود به میزان متناسبی از قدرت نیازمندند و بنابراین اغلب دولت‌ها را می‌توان دولت‌های حافظ وضع موجود تلقی کرد، اما رنالیسم تهاجمی کسب حداکثر میزان قدرت از سوی دولت‌ها تا دستیابی به جایگاه قدرتمندترین دولت در نظام را مطرح می‌کند و از این رو هدف عمده دولت‌ها تبدیل شدن به تنها هژمون در نظام بین‌الملل است. چراکه از یک سو ارزیابی میزان متناسب قدرت برای تضمین امنیت دولت‌ها دشوار است و از سوی دیگر پیش‌بینی موازنه و نحوه توزیع قدرت در آینده امکان‌پذیر نیست. بر این اساس تنها راه اطمینان دولت‌ها از تضمین امنیت و بقاء خود هژمون شدن است که نتیجه آن برای سیاست خارجی دولت‌ها این است که قدرت‌های حافظ وضع موجود وجود نخواهند داشت، مگر اینکه دولتی بر کل نظام مسلط شود و از آنجایی که این مورد به ندرت اتفاق می‌افتد، قدرت‌های بزرگ همواره در پی اتخاذ سیاست خارجی تجدیدنظرطلبانه، توسعه‌طلبی و افزایش قدرت هستند (Mearsheimer, 2006, pp.34-5).

با توجه به مرکزی بودن سیاست خارجی تهاجمی و توسعه‌طلبی در رنالیسم تهاجمی گاهی این تلقی مطرح می‌شود که قدرت‌های بزرگ همواره و در تمامی شرایط در پی رفتار تهاجمی و توسعه‌طلبی هستند، اما مرشایمر با وارد ساختن مفروض عقلانی و استراتژیک بودن دولت‌ها و مفهوم تجاوز محاسبه شده در نظریه خود به محدودیت‌های رفتارهای تهاجمی نیز اشاره می‌کند. به باور مرشایمر در جهانی که دولت‌ها در آن همواره در جستجوی فرصت‌هایی برای افزایش قدرت خود هستند، برای دولت‌هایی طرفدار حفظ موجود فضای چندانی وجود ندارد. با این حال قدرت‌های بزرگ همیشه نمی‌توانند مطابق اهداف تهاجمی خود عمل کنند، زیرا رفتار آنها تنها متأثر از خواسته‌هایشان نیست، بلکه تحت تأثیر میزان توانایی‌ها و ظرفیت‌هایشان هم قرار دارد. همه دولت‌ها می‌خواهند در رأس نظام قرار بگیرند، اما هر دولتی توانایی لازم برای رقابت کردن و رسیدن به چنین هدف ارزشمندی را ندارد. این مسئله شدیداً به نحوه توزیع قدرت نظامی میان قدرت‌های بزرگ بستگی دارد، یک قدرت بزرگ که در قدرت، برتری چشمگیری نسبت به رقیب دارد احتمالاً رفتاری تهاجمی‌تر خواهد داشت، زیرا

علاوه بر داشتن انگیزه از توانمندی کافی نیز برخوردار است. اما قدرتهای بزرگ هنگام مواجه شدن با رقبای قدرتمند کمتر تهاجمی رفتار می‌کنند و بیشتر سعی دارند دفاعی عمل کرده و موازنه قوا را به شکل موجود حفظ کنند. اگر دولت‌های ضعیف‌تر در نظام فرصتی برای تغییر موازنه قوا به نفع خود بیابند، هرگز آن را از دست نخواهند داد. خلاصه اینکه قدرتهای بزرگ مهاجمانی بی‌عقل نیستند که برای کسب قدرت وارد جنگ‌های بازنده شوند و منتظر فرصت‌هایی در آینده برای افزایش قدرت خود خواهند بود (Mearsheimer, 2006, pp.37-9).

در مجموع در رویکرد رئالیسم تهاجمی به مقوله سیاست خارجی کشورها می‌توان به چندین نکته اصلی اشاره کرد: اول اینکه این نظریه بر سیاست خارجی قدرتهای بزرگ متمرکز می‌شود و سیاست بین‌الملل را چیزی جز سیاست خارجی این کشورها نمی‌داند؛ دوم اینکه ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل و نتایج آن مانند بی‌اعتمادی دولت‌ها به همدیگر را مهم‌ترین مؤلفه تأثیرگذار بر سیاست خارجی کشورها می‌داند؛ سوم اینکه محور اصلی سیاست خارجی قدرتهای بزرگ بیشینه‌سازی قدرت نسبی خود در جهت تبدیل شدن به قدرت

هژمون نظام بین‌المللی است که مطمئن‌ترین شیوه برای تضمین بقا و امنیت آنهاست، بنابراین قدرتهای بزرگ رویکردی تهاجمی و تجدیدنظرطلبانه دارند، مگر قدرتی که به هژمون در نظام بین‌الملل تبدیل شود؛ چهارم اینکه عقلانیت و محاسبات استراتژیک از ویژگی‌های سیاست خارجی دولت‌هاست که باعث می‌شود آنها در برخی شرایط به جای توسعه‌طلبی خواستار حفظ توازن قدرت موجود و منتظر فرصت‌هایی مناسب در آینده برای افزایش قدرت خود باشند.

فارغ از دیدگاه والتز که به امکان‌ناپذیری استخراج تئوری سیاست خارجی از نظریه سیستمی خود اعتقاد دارد، رئالیسم ساختارگرا عوامل و مؤلفه‌های سیستمی به ویژه ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل و توزیع کلان قدرت در سطح نظام را به عنوان متغیر مستقل تعیین‌کننده سیاست خارجی تلقی می‌کند. اما یکی از مشکلات و محدودیت‌های اصلی این نظریه به عنوان چهارچوبی مفهومی و نظری برای تبیین سیاست خارجی دولت‌ها، عدم توجه کافی به عوامل سطح ملی و داخلی دولت‌ها در تحلیل‌هاست. به عبارت دیگر رئالیسم ساختارگرا دولت‌ها را به مثابه جعبه‌ای سیاه در نظر می‌گیرد که فارغ از ویژگی‌های درونی

آنها در عرصه بین‌المللی با توجه به شرایط سیستمی به صورتی مشابه عمل می‌کنند و تنها تفاوت عمده در رفتار سیاست خارجی دولت‌ها به میزان قدرت نسبی آنها بستگی دارد. بر این اساس با توجه به اهمیت بالای عوامل سطح واحد یا متغیرهای درونی دولت‌ها در شکل‌دهی به متغیر وابسته یعنی سیاست خارجی، این نظریه از برخی نقصان‌ها و مشکلات برای ایجاد چهارچوب نظری جامع برای تبیین سیاست خارجی برخوردار است.

قدرت تبیین کافی را ندارد. راندل شولر^{۲۰} از مهم‌ترین نظریه‌پردازان رنالیسم نوکلاسیک ضمن نقد نظریه موازنه قدرت رنالیسم ساختارگرا معتقد است دولت‌ها تنها هنگامی به ایجاد موازنه می‌پردازند که به نفع آنها باشد. در واقع این افراد در پی توجه به عوامل سطح واحدها در کنار مؤلفه‌های سطح ساختاری برای تحلیل سیاست خارجی هستند و بر این باورند که بین عوامل داخلی و سیاست خارجی دولت‌ها ارتباط وسیعی وجود دارد.

۴- رنالیسم نوکلاسیک و متغیرهای میانجی در سیاست خارجی

از جمله طیف‌های دیگر رنالیست‌ها که همانند مرشایمر به انتقاد از نظریه سیستمی والتز برای تحلیل سیاست بین‌الملل می‌پردازند و به نقص‌های آن اشاره می‌کنند، می‌توان به رنالیست‌های نوکلاسیک اشاره کرد. این نظریه‌پردازان نقطه تمرکز بررسی‌های خود را سیاست خارجی قرار می‌دهند و معتقدند که نظریه توازن قدرت والتز به تنهایی و بدون اشاره به عوامل و مؤلفه‌های داخلی در سیاست خارجی کشورها

در رنالیسم نوکلاسیک رفتار سیاست خارجی مرکز توجه است و همانند ادعای نورنالیست‌ها نمی‌توان سیاست خارجی را تنها از شرایط سیستمی مشتق دانست. واقع‌گرایی نوکلاسیک که از آن به رنالیسم اصلاح‌شده یا تعدیل‌شده^{۲۱} نیز یاد می‌شود، اغلب مفاهیم و اصول نوواقع‌گرایی را می‌پذیرد، اما با این حال متغیرهای جدیدی را نیز به این نظریه اضافه می‌کند. این نظریه نیز به اهمیت منازعه و آناارشی در سیاست بین‌الملل اذعان می‌کند، اما آناارشی را به عنوان شرایط آسان‌گیرانه تلقی می‌کند. رنالیسم نوکلاسیک معتقد است که آناارشی و توزیع قدرت به تنهایی نمی‌تواند رفتار

20. Randall Schweller
21. Modified Realism

تبیین سیاست خارجی کشورها در چهارچوب نظریه رئالیسم نوکلاسیک باید به این نکته توجه کرد که الزامات و محدودیت‌های سیستمی به صورت مستقیم بر سیاست خارجی تأثیرگذار نیست، بلکه متغیرهای میانجی در این بین نقشی اساسی ایفا می‌کنند. هر چند موازنه قدرت در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی و اصل آنارشیک بودن نظام بین‌الملل از عوامل اصلی سیاستگذاری خارجی است، با این حال فهم و درک رهبران یک کشور از این مؤلفه‌ها و مسایل و ساختار دولت که عمدتاً شامل روابط دولت و جامعه است، بر چگونگی طراحی سیاست خارجی تأثیرگذار است. نکته مهم دیگر انسجام نخبگان یا پراکندگی آنان است که سیاست خارجی کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در رئالیسم نوکلاسیک رابطه پیچیده‌ای بین متغیرهای سطح سیستمی و سطح واحد در شکل‌دهی به سیاست خارجی دولت‌ها وجود دارد. اما عمدتاً متغیرهای سطح سیستمی به عنوان متغیرهای مستقل، متغیرهای سطح واحد از جمله سیاست داخلی و درک و فهم رهبران از قدرت نسبی و شرایط سیستمی به عنوان متغیرهای میانجی و سیاست خارجی دولت‌ها به عنوان متغیر وابسته تلقی می‌شود. دولت‌ها در

جست‌وجوی قدرت یک دولت را تبیین کند. این نظریه برخلاف واقع‌گرایی ساختاری در وهله اول به تبیین سیاست خارجی و تصمیمات یک دولت خاص علاقه‌مند است و سعی دارد تمایل به قدرت را براساس آمیزه‌ای از سطوح فردی یا کارگزاری و ساختاری توضیح دهد (Scmidh, 2005, pp.542-3).

واقع‌گرایی نوکلاسیک تلقی دولت به عنوان جعبه سیاه را نفی می‌کند و مؤلفه‌هایی مانند شخصیت و فهم رهبران، روابط دولت و جامعه و منافع دولت را نیز در تبیین سیاست خارجی وارد می‌کند. این نظریه معتقد است، محدودیت‌ها و الزامات سیستمی از طریق متغیرهای میانجی بر دولت‌ها و رفتار آنها در عرصه سیاست خارجی تأثیرگذار است. از متغیرهای میانجی مهم به درک تصمیم‌گیرندگان از توزیع قدرت و ساختار داخلی کشورها اشاره می‌شود. نکته مهم دیگر آن است که نوکلاسیک‌های تهاجمی مانند شولر، به جای تأکید بر قدرت و امنیت به عنوان اهداف اصلی دولت‌ها در واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی، معتقدند دولت‌ها در پی پیشینه‌سازی نفوذ خود در محیط بین‌المللی هستند (Scmidh, 2005, pp.543-5). در

محیط منطقه‌ای و بین‌المللی با تهدیدات و فرصت‌های عمده‌ای مواجه هستند و متغیرهای سطح واحد توانایی انواع دولت‌ها شامل قدرت‌های بزرگ و دولت‌های کوچک برای واکنش به الزامات سیستمی را محدود یا تسهیل می‌کند.

از پرسش‌ها و مسائل اساسی رنالیست‌های نوکلاسیک این است که چرا، چگونه و تحت چه شرایطی مشخصه‌های داخلی دولت‌ها - ظرفیت استخراج و بسیج نهادهای سیاسی - نظامی، نفوذ بازیگران جامعه داخلی و گروه‌های ذینفع، درجه خودمختاری دولت از جامعه، سطح انسجام نخبگان یا جامعه - به عنوان متغیرهای میانجی بین ارزیابی‌های رهبران از تهدیدات و فرصت‌های بین‌المللی و سیاست خارجی دولت‌ها عمل می‌کنند. به اعتقاد این دسته از نظریه‌پردازان در بلندمدت نتایج سیاسی بین‌المللی اغلب بازتاب‌دهنده توزیع قدرت واقعی در میان دولت‌هاست، اما در دوره زمانی کوتاه‌مدت تر سیاست خارجی دولت‌ها به ندرت بر اساس تحلیل‌های سیستمی صرف قابل پیش‌بینی است. از این رو این نظریه‌ها ضمن الهام گرفتن از بینش‌های نظری نورنالیسم و جدی گرفتن عوامل سیستمی، به بینش‌های عملی رنالیسم

کلاسیک در مورد سیاست خارجی و کشورداری نیز توجه کافی دارند (Lobel, et al, 2009, p.4).

رنالیسم نوکلاسیک استدلال می‌کند که وسعت و بلندپروازی سیاست خارجی یک کشور در وهله اول با قدرت مادی نسبی آن هدایت می‌شود، اما تأثیر توانمندی‌های مادی بر سیاست خارجی غیر مستقیم و پیچیده است. چرا که فشارهای سیستمی باید از طریق متغیرهای میانجی سطح واحد مانند درک تصمیم‌گیرندگان و ساختار دولت ترجمه شود. بر این اساس رهبران و تصمیم‌سازان یک کشور در طراحی استراتژی‌های کلان سیاست خارجی در یک بازی دو سطحی درگیر هستند: از یک سو آنها باید به محیط خارجی واکنش نشان دهند و از سوی دیگر آنها باید منابعی را از جامعه داخلی استخراج و بسیج کنند، از طریق نهادهای داخلی موجود کار کنند و حمایت گروه‌های اصلی را کسب کنند. از این روست که رژیم‌هایی که نتوانند به صورت دائمی واکنش مناسبی در قبال عوامل سیستمی داشته باشند، بقای دولت‌های خود را در معرض خطر قرار می‌دهند (Lobel, et al, 2009, pp.5-7).

برای غلبه و توسعه‌طلبی فهم شود. در نتیجه قدرت همانند رئالیسم کلاسیک، ابزاری برای کسب نفوذ است. تمام این موارد نشان‌دهنده توجه خاص شولر به تجدیدنظرطلبی دولت است. با این حال به اعتقاد وی تجدیدنظرطلبی و حفظ وضع موجود از درجه رضایت از «پرستیژ، منابع و اصول سیستم» پدیدار می‌شود و رضایت و عدم رضایت باعث ایجاد اتحادهایی بر اساس «توازن منافع»^{۲۲} می‌شود. (Rynning and Guzzini, 2001, pp.8-9).

نفی هدف تعقیب امنیت از سوی دولت‌ها و تأکید بر هدف جستجوی نفوذ برای کنترل محیط مؤلفه‌ای مهم در رئالیسم نوکلاسیک تهاجمی شولر محسوب می‌شود. با این حال نفوذ به عنوان جنبه‌ای از قدرت ابزاری برای اهداف دیگر است. از جمله این اهداف می‌توان به پرستیژ، سرزمین، خاک، مواد خام، امنیت یا اتحادها اشاره کرد. نکته دیگر اینکه نفوذ با منابع و توانمندی‌های دولت‌ها پیوندی مستقیم دارد و این منابع می‌تواند شامل هرگونه شیء یا ویژگی فیزیکی یا ذهنی موجود به عنوان ابزار تشویقی برای اقناع، پاداش و یا تهدید باشد. درجه و عمق نفوذ به قابلیت‌ها و قدرت

شولر از رئالیست‌های نوکلاسیک معروف عنوان می‌کند که در مطالعه سیاست بین‌الملل رابطه بین ثبات داخلی و خارجی نادیده گرفته شده است. بررسی وی به محدودیت‌های داخلی دولت‌ها برای موازنه قدرت اختصاص دارد و در این راستا از جمله به استراتژی‌های جایگزین با توجه به شرایط مختلف دولت‌ها از جمله همراهی، دلجویی یا واگذاری مسئولیت توازن به دیگران اشاره می‌شود. شولر در پی توضیح چرایی واکنش‌های متفاوت دولت‌ها به فرصت‌ها و تهدیدات بیرونی است و در این خصوص به چهار متغیر اصلی اجماع نخبگان، انسجام نخبگان، آسیب‌پذیری رژیم و انسجام اجتماعی کشور اشاره می‌شود (Schweller, 2006).

به باور شولر رئالیست‌های تدافعی تأکید زیادی بر معمای امنیت (یعنی نقش آنارشی) گذاشته اند و به انگیزه‌های دولت‌های مورد منازعه توجه کمی دارند. به اعتقاد وی سیاست قدرت دولت‌ها را به جستجوی نفوذ تحریک می‌کند و نه صرف بقا. دولت‌های حافظ نظم موجود و تجدید نظرطلب با توجه به انگیزه‌های بسیار متفاوت، نفوذ را به صورت متفاوتی دنبال می‌کنند. جستجو و تعقیب نفوذ باید به عنوان نوعی جاه‌طلبی

بستگی دارد و مفهوم نفوذ در رئالیسم نوکلاسیک به مفهوم رابطه‌ای از قدرت نسبت به مفهوم امنیت مبتنی بر قابلیت نورئالیست‌ها نزدیک‌تر است (Kunz, 2007, pp.4-5).

جفری تالیافرو^{۲۳}، استیون لابل^{۲۴} و نورین رایپسمن^{۲۵} به عنوان سه تن از رئالیست‌های نوکلاسیک عمده در اثری مشترک و در جمع‌بندی دیدگاه‌های رئالیسم نوکلاسیک به مقوله سیاست خارجی معتقدند می‌توان سه دسته پرسش اساسی در این خصوص مطرح ساخت که شامل سیاست ارزیابی تهدید، سیاست انطباق استراتژیک^{۲۶} و سیاست استخراج منابع، بسیج داخلی و اجرای سیاست‌ها و راهبردها را شامل می‌شود. ارزیابی تهدید به مواردی مانند چگونگی ارزیابی تهدیدات و فرصت‌ها از سوی دولت‌ها یا تصمیم‌گیرندگان مربوط است. انطباق استراتژیک با محورهایی مانند چگونگی واکنش دولت‌ها به تهدیدات بین‌المللی و میزان و چگونگی تأثیرگذاری بازیگران داخلی بر سیاست‌های امنیتی خارجی ارتباط دارد و دسته سوم به چگونگی بسیج منابع لازم برای تعقیب سیاست امنیتی

انتخاب شده و عوامل تعیین‌کننده در چانه‌زنی‌های بین دولت و گروه‌های اجتماعی مربوط است (Lobel, et al, 2009, p.32).

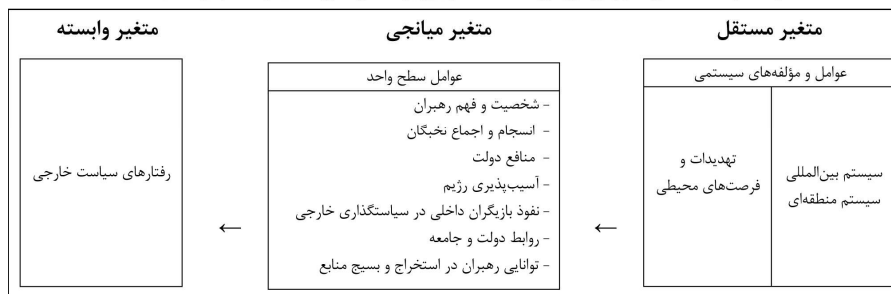
برخلاف نظریه‌های رئالیسم کلاسیک و رئالیسم ساختارگرا که به ترتیب بر ماهیت بشر و ویژگی‌های دولت و عوامل سیستمی به عنوان متغیرهای مستقل اصلی تعیین‌کننده و سیاست خارجی به عنوان متغیر وابسته تأکید دارند، رئالیسم نوکلاسیک سعی می‌کند تا در تبیین سیاست خارجی به هر دوی مؤلفه‌های داخلی و عوامل سیستمی توجه کند. رئالیسم نوکلاسیک برخلاف تمرکز نورئالیسم بر سیستم بین‌الملل به صورت خاص بر تبیین سیاست خارجی دولت‌ها متمرکز است. نکته مهم دیگر اینکه بر خلاف نورئالیسم که عمدتاً بر تبیین رفتار قدرت‌های بزرگ تمرکز دارد و آنها را تأثیرگذارترین بازیگران شکل‌دهنده به سیاست بین‌الملل می‌داند، رئالیسم نوکلاسیک مدعی آن است که می‌تواند چهارچوبی نظری برای بررسی سیاست خارجی همه کشورها از جمله بازیگران و دولت‌های کوچک ارائه دهد. از مهم‌ترین متغیرهای میانجی تأثیرگذار در سیاست خارجی از منظر این نظریه‌پردازان می‌توان به شخصیت و فهم رهبران، میزان انسجام و

23. Jeffrey Taliaferro
24. Steven Lobel
25. Norrin Ripsman
26. Strategic Adjustment

شکل گرفته است و بر این اساس به نظریه‌های رئالیستی مختلفی از جمله رئالیسم کلاسیک، رئالیسم ساختارگرا و رئالیسم نوکلاسیک اشاره می‌شود. رویکرد هریک از نظریه‌های رئالیستی به مقوله سیاست خارجی و ظرفیت‌های آنها به عنوان چهارچوبی نظری و مفهومی برای تبیین سیاست خارجی دولت‌ها مسئله‌ای اساسی است که در نوشتار حاضر مورد بررسی قرار گرفت.

اجماع نخبگان، منافع دولت، آسیب‌پذیری رژیم سیاسی، رابطه دولت و جامعه، توانایی دولت یا رهبران در استخراج و بسیج منابع جامعه و میزان نفوذ بازیگران و گروه‌های داخلی در سیاستگذاری اشاره کرد. متغیر وابسته اصلی این نظریه همانند رئالیسم کلاسیک و برخلاف نورئالیسم سیاست خارجی دولت است و بر تمایز و تفاوت بین واحدهای سیاسی و ویژگی‌های داخلی آنها تأکید دارد. چهارچوب مفهومی بررسی

شکل شماره (۱) - مدل مفهومی بررسی سیاست خارجی بر اساس آموزه های رئالیسم نوکلاسیک



رئالیسم کلاسیک که شامل طیف وسیع و پراکنده‌ای از نظریه‌پردازان است و مورگنتا نماینده اصلی آن محسوب می‌شود، تلاش‌های عمده‌ای برای تبیین سیاست خارجی دولت‌ها انجام داده است و در واقع سیاست خارجی متغیر وابسته اصلی این نظریه محسوب می‌شود. از منظر هستی‌شناختی و روش‌شناختی رئالیسم کلاسیک در زمره نظریه‌های استقرایی قرار می‌گیرد و نگاهی فلسفی به ماهیت بشر به

سیاست خارجی در رئالیسم نوکلاسیک را به صورت خلاصه می‌توان در قالب مدل زیر مشاهده نمود.

فرجام

رئالیسم به عنوان یکی از برجسته‌ترین نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی محسوب می‌شود. اما با گذشت زمان و ظهور نظریه‌پردازان و اندیشه‌های مختلف رئالیستی مناظره‌های مختلفی درون پارادایم رئالیسم

عنوان موجودی شرور و قدرت طلب دارد. این نظریه بر داده‌ها و تحلیل‌های تاریخی به خصوص مشتق شده از تاریخ اروپا تکیه دارد و نوعی روش‌شناسی تاریخی - فلسفی برای آن می‌توان قائل شد. متغیرهای مستقل تعیین‌کننده سیاست خارجی در این نظریه شامل ماهیت قدرت طلب بشر و از جمله تصمیم‌سازان و مختصات و ویژگی‌های دولت‌های متفاوت است و متغیرهای سطح نظام بین‌الملل اهمیت کمی در شکل‌دهی به سیاست خارجی دارند.

رنالیسم ساختارگرا که شامل شاخه‌های تدافعی و تهاجمی است، شامل تئوری‌هایی عمدتاً قیاسی است که در تحلیل‌های خود بر عوامل سطح سیستمی (از جمله آنارشی و توزیع کلان قدرت در نظام بین‌الملل) توجه دارد و مؤلفه‌های سیستمی را مهم‌ترین متغیرها در تبیین سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی می‌داند. از این منظر واحدهای سیاسی تمایز و تفاوت چندانی غیر از تفاوت سطح قدرت با هم ندارند و شاهد تشابه کارکرد دولت‌ها در سطح بین‌المللی هستیم. بر این اساس عوامل سطح ملی و ویژگی‌های داخلی دولت‌ها تأثیر چندانی در شکل‌دهی به سیاست خارجی دولت‌ها ندارند. نکته مهم دیگر آنکه به رغم برخی

بررسی‌های سیاست خارجی دولت‌ها در نورنالیسم، آنچه هدف اصلی بررسی‌های نورنالیسم را تشکیل می‌دهد، تبیین سیاست بین‌الملل به عنوان متغیر وابسته این دسته از مطالعات است و بررسی‌های سیاست خارجی نیز در نهایت برای تبیین سیاست بین‌الملل اهمیت می‌یابند و حتی والتز به امکان‌ناپذیری استخراج تئوری سیاست خارجی از نظریه خود اعتقاد دارد. در رنالیسم ساختارگرای تدافعی عمدتاً بر رفتارهای امنیت‌جویانه و محافظه‌کارانه و در رنالیسم ساختارگرای تهاجمی بر رفتارهای قدرت‌طلبانه و تهاجمی دولت‌ها در عرصه سیاست خارجی تمرکز می‌شود.

نظریه‌های رنالیسم کلاسیک و نورنالیسم مشکلات و نقص‌های عمده‌ای را برای استفاده به عنوان چهارچوبی نظری و مفهومی برای تبیین سیاست خارجی دولت‌ها دارند و رنالیسم نوکلاسیک به عنوان سنتزی ناشی از دو نظریه قبلی برای ارائه چهارچوبی جامع‌تر برای تبیین سیاست خارجی ظهور کرده است. رنالیسم کلاسیک به رغم تلاش‌های معطوف به بررسی سیاست خارجی دولت‌ها، به دلایلی مانند عدم انسجام نظری لازم، روش‌شناسی تاریخی-فلسفی و توجه ناکافی به متغیرهای سیستمی ظرفیت‌های

خارجی می‌پذیرد، اما معتقد است این عوامل از طریق متغیرهای میانجی یعنی متغیرهای سطح واحد به سیاست خارجی کشورها شکل می‌دهد.

منابع فارسی

۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۲. مورگنتا، هانس‌جی (۱۳۷۹). *سیاست میان ملت‌ها، تلاش در راه قدرت و صلح*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.

منابع لاتین

3. Feng ,Liu and Zhang Ruizhuang, (2006), The Typologies of Realism, *Chinese Journal of International Politics*, Vol. 1.
4. Griffiths, Martin, (1992), Realism, Idealism, and International Politics: *A Reinterpretation*, Routledge.
5. kunz, Barbara, (may 2007), Power, Vision and Order in World Politics: *A Neoclassical Realist View*, Odense University of Southern Denmark.
6. Lobel ,Steven E,Norrin M. Ripsman and Jeffrey W. Taliaferro(ed) , (2009) ,*Neoclassical Realism, The State, and Foreign Policy*, Cambridge University Press.
7. Mearsheimer , John, J., (2009), Reckless States and Realism, *International Relations*, Vol. 23(2).
8. Mearsheimer, john, J., (2006) ,Conversation in International Relations: Interview with

لازم برای ایجاد چهارچوب نظری و مفهومی مناسب برای تبیین سیاست خارجی را ندارد. نورثالیسم نیز از یک سو اساساً نظریه‌ای برای تبیین سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود و از سوی دیگر در بررسی‌های سیاست خارجی با تأکید بر عوامل سیستمی و تشابه کارکردی واحدها به متغیرهای سطح واحد و درون دولت‌ها برای تبیین سیاست خارجی توجهی ندارد و از این رو چهارچوب مفهومی جامعی برای بررسی سیاست خارجی دولت‌ها ارائه نمی‌دهد.

رنالیسم نوکلاسیک که از آخرین تلاش‌های نظری رنالیستی است، هدف و مأموریت اصلی خود را ارائه چهارچوب نظری رنالیستی جامع برای تبیین سیاست خارجی تعریف می‌کند. با توجه به کاستی‌ها و مشکلات دو نظریه قبلی برای تبیین سیاست خارجی، رنالیست‌های نوکلاسیک با استفاده از نقاط قوت و مفروضه‌های اصلی رنالیسم و تأکید همزمان بر عوامل سطح سیستمی و سطح واحد سعی نموده‌اند چهارچوب نوینی را در این راستا ارائه دهند. رنالیسم نوکلاسیک مانند نورثالیسم متغیرهای سیستمی از جمله آنارشی و توزیع قدرت نسبی در سطح سیستم را به عنوان متغیرهای مستقل تعیین‌کننده سیاست

20. Wohlforth, William C, (2008) , Realism and Foreign Policy, in *Foreign Policy: Theories, Actors, Cases*, Edited by Steve Smith, Amelia Hadfield and Tim Dunne, Oxford University Press.
- John J. Mearsheimer (part1), *International Relations*, Vol 20(1).
9. Mearsheimer, John, J., (2001) , *The Tragedy of Great Power Politics*, New York: Norton.
10. Rose ,Gideon ,(1998) ,Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy, *World Politics*, Volume 51, Issue 1 .
11. Rynning, Sten & Stefano Guzzini,(2001) , Realism and Foreign Policy Analysis, Working Papers 42, Copenhagen Peace Research Institute.
12. Schmidt, Brian C, (2005) ,Competing Realist Conceptions of Power, *Millénium*, Vol. 33, No.3.
13. Schweller,Randall L, (2006), *Unanswered Treats*, Princeton University Press.
14. Taliaferro, Jeffrey w, (Winter 2000/01) ,Security Seeking under Anarchy: *Defensive Realism* Revisited. *International Security*, Vol. 25, No. 3.
15. Telhami ,Shibley,(2003) ,An Essay on Neorealism and Foreign Policy, in *Perspectives on Structural Realism*, edited by Andrew K. Hanami, Palgrave Macmilan.
16. Walt, Stephen M, (Spring 1985) ,Alliance Formation and the Balance of World Power, *International Security*, Vol. 9, No. 4.
17. Waltz, Kenneth , (2003) , Interview: *Conversation with History*: Institute of International Studies, UC Berkeley.
18. Waltz, Kenneth, (1979) , *Theory of International Politics*, New York: Random House.
19. Waver, Ole,(2009) , Waltz s Theory of Theory, *International Relations*, Vol 23(2).

